

## The Problem of Being in the Philosophy of Ibn Gabirol

Asghar Vaezi \*

Assistant Professor of Philosophy, Faculty of  
Literature and Human Sciences, Shahid  
Beheshti University, Tehran, Iran

Hussein Niazbakhsh 

Ph.D. Student of Philosophy, Faculty of  
Literature and Humanities, Shahid Beheshti  
University, Tehran, Iran

### Abstract

#### 1. Introduction

Ibn Gabirol (a Jewish philosopher of the 11th century CE) enumerates different divisions for the concept of "being" in his book, "Fons Vitae". At first glance, some of these divisions seem incompatible with each other. Based on the findings of this research, Ibn Gabirol considers "being" to be equivalent to "unity". By focusing on this concept, different divisions of being can be reconciled. God (Unity the Creator) is at the head of the hierarchy of beings and after that, there is "what is possible" (unity the created). Every "possible" is made up of two beings: matter and form. According to Ibn Gabirol, the form is the same as unity, but matter (material being) is neither unity nor plurality, although it can be the subject and sustainer of unity and plurality.

#### Research Question(s)

Ibn Gabirol has several different interpretations of the meaning of "being" and its types. On the one hand, he attributes "being" to God or "First Essence", and on the other hand, he attributes it to "universal matter" and "universal form" and not God. The Jewish philosopher, also, has different interpretations about the value of "being" and its meaning. But how can these different interpretations and statements

\* Corresponding Author: a\_vaezi@sbu.ac.ir

**How to Cite:** Vaezi, A., Niazbakhsh, H. (2023). The Problem of Being in the Philosophy of Ibn Gabirol, *Hekmat va Falsafe*, 19(76), 221-241. doi: 10.22054/WPH.2023.74548.2112

be united? Is it possible to achieve a coherent philosophy from Ibn Gabirol's ontology?

## **2. Literature Review**

The issue of "being" in the philosophy of Ibn Gabirol is not raised by the commentators of this philosopher and his book, "Fons Vitae". Most of the commentators have not tried to specify the type of being of matter and determine its relation to the "universal form" and "First Essence". It is only "Sarah Pessin" who has tried to determine the place of matter and explain the ontology of Ibn Gabirol in her book: "Theology of Desire". But she has abandoned the duality of matter and form and has considered "universal matter" to be higher and more valuable than form, and this is exactly what is not consistent with Ibn Gabirol's philosophy and the text of "Fons Vitae".

## **3. Methodology**

This article's method is "structural textualism". In this method, some internal contradictions of a specific text are considered and only based on the text and its content and rules, and without considering external assumptions, it is tried to dissolve the contradictions or solve the problems.

## **4. Results**

In Ibn Gabirol's ontological system, "matter" has a special place and cannot be compared with Ibn Sina's "quiddity" (Mahiyat). According to Ibn Gabirol, universal matter and universal form are equal and none is superior to the other. Only God is the source and creator of both and for this reason, God is above them. This point of view is opposed to the dominant view of the Platonic philosophers (such as Muslims, Jews, Christians, and even pagans) who consider matter as the source of ambiguity and change, and sometimes equal to privation. Ibn Gabirol has a different view of "matter" and believes that matter has the highest ontological rank after God and is more valuable (dignior) than all beings in the world (from Intelligence to Soul, Nature, etc.).

## **5. Discussion**

The foundation of the coherence of the Jewish philosopher's ontology and the relationship between the types of being is the concept of "unity". The statement "being is unity" is the fundamental statement of

Ibn Gabirol's ontology. Unity the Creator or God, which is "one", is the unity that is self-sufficient and has inherent consistency. This pure unity emanates its unity to the world. This emanated unity (unity the created) is called "universal form". But the emanated unity is not self-sufficient and needs a sustainer, which is a "universal matter". Matter in itself is neither unity nor multiplicity, but the origin of the realization of unity and multiplicity, and for this reason, it is related to unity. All beings in the universe can be analyzed into matter and form. God is "one" or unity that is self-sufficient and is the origin of all numbers or beings. From this self-sufficient being, another "one" is created, which is conjunct with matter. This substance causes the multiplication of this secondary unity and makes different numbers which are created from "one". Therefore, the only beings that have real existence are:

- a. The first essence (unity the creator and self-sufficient)
- b. universal form (unity the created and non-self-sufficient)
- c. universal matter (the sustainer of form).

The "First Essence", which is "pure unity", is called "absolute being" (*esse tantum*). The universal form and universal matter are called universal beings (*esse universalis*) and all other entities that are reduced to matter and form are called beings (*esse*).


The relationship between matter and being is as paradoxical and ambiguous as the relationship between matter and unity. Matter is not the substance of unity, but is the sustainer of unity, and for this reason, it is indirectly called "unity". In the same way, matter is called "being" because of its connection with being.


## 6. Conclusion

The concept which is able to solve the problem of "being" in Ibn Gabirol's philosophy is "unity". Just as all beings are numbers and numbers are all created from the repetition of "one", beings are also the result of the repetition of "being" and finally reduced to universal matter and form and the first essence.

**Keywords:** Being, Unity, Ibn Gabirol, Matter, Form.

## مسئله وجود در فلسفه ابن جبرول

اصغر واعظی \*  دانشیار فلسفه، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

حسین نیازبخش  دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

### چکیده

ابن جبرول (فیلسوف یهودی قرن ۱۱ میلادی) در کتاب «ینوع الحیاه» تقسیمات مختلفی را برای مفهوم «وجود» برمی‌شمرد که برخی از این تقسیمات در نگاه نخست با یکدیگر ناسازگار به نظر می‌رسند و این پرسش را برمی‌انگیزانند که علت این تقسیم‌بندی‌های متفاوت چیست و ابن جبرول چه تعریفی از وجود دارد و چگونه می‌توان تقسیمات مختلف وجود را در نظام فلسفی او با هم انطباق داد؟ ما با روش تحلیلی - توصیفی مستقیماً به متن کتاب ینوع الحیاه رجوع کردیم تا به این مسئله پاسخ دهیم. بر اساس یافته‌های این پژوهش، ابن جبرول وجود را معادل وحدت می‌داند. با محور قرار دادن این مفهوم، می‌توان تقسیمات مختلف وجود را با هم سازگار کرد. در رأس سلسله موجودات، خداوند در جایگاه وحدت خالق و پس از او ممکنات در جایگاه وحدت مخلوق قرار دارند. هر موجود ممکن از دو وجود - یعنی ماده و صورت - تشکیل شده است. صورت عین وحدت است اما ماده (وجود مادی) حامل وحدت و کثرت به حساب می‌آید و خود نه وحدت است و نه کثرت، بنابراین، ماده نه وجود است و نه عدم و به همین نحو، هم وجود است و هم عدم.

کلیدواژه‌ها: وجود، وحدت، ابن جبرول، ماده، صورت.

## مقدمه

مفهوم وجود برای بیشتر فلاسفه، بنیادی‌ترین مفهوم مابعدالطبیعی است. غالب فلاسفه در تلاش اند که پیش از هر کاری، تکلیف خود را با وجود روشن کرده و جایگاه آن را در فلسفه خود مشخص کنند. بیشتر فلاسفه قرون وسطایی تحت تأثیر ارسطو، موضوع فلسفه و مابعدالطبیعه را «موجود بما هو موجود» می‌دانند. سلیمان بن جبرول (فیلسوف یهودی و اندلسی قرن یازدهم میلادی) برخلاف غالب فلاسفه عصر خود، موضوع فلسفه را نه وجود یا موجود بلکه فهم «چرایی خلقت انسان» می‌داند (Ibn Gabirol, 1895: I, 1: 3-4). با این حال، نمی‌توان نتیجه گرفت که وجود هیچ اهمیتی در فلسفه او ندارد. برای فهم و تبیین نقش وجود ابتدا باید فهم او را از این واژه دریابیم. ابن جبرول در کتاب اصلی فلسفی خود یعنی «ینبوع الحیاه» نگاهی واحد و منسجم به وجود و تقسیماتش ندارد. او تقسیمات متفاوتی از وجود ارائه می‌دهد و گاه آن را به خداوند یا ذات اولی نسبت داده و گاه از او سلب می‌کند. این نگاه به ظاهر نامنسجم ما را وامی‌دارد که در مورد وجود، معنا و تقسیماتش در کتاب «ینبوع الحیاه» کنکاش کنیم تا دریابیم که آیا می‌توان تفسیرها و عبارات به ظاهر متناقض و ناسازگار درباره وجود را در یک نظم ساختاری واحد و منسجم قرار داد یا خیر؟

ابن جبرول در مفاهیم مختلف، به خصوص مفهوم وجود تحت تأثیر جریان‌های مختلف فکری و فلسفی عصر خود بوده است. مفهوم وجود در ابن جبرول را می‌توان از منظر فلسفه مشایی اسلامی، عرفان یهودی یا کلام یهودی بررسی کرد اما به نظر می‌رسد هیچ منظری به اندازه فلسفه افلاطونی یا «نوافلاطونی یهودی» نمی‌تواند به ما در تبیین این مسئله کمک کند (Pessin, 2003: 92-98). رساله «ینبوع الحیاه» به حدی نوافلاطونی است که یهودیان آن را خلاف آیین یهود دانسته و کم‌کم به فراموشی سپردند (Husik, 1958: 60)، بنابراین، برای یک پژوهشگر بسیار سخت است که متن «ینبوع الحیاه» را از قالب نوافلاطونی خود خارج کرده و سعی کند هر بخشی را با یک سنت فکری مجزا، مثلاً با نگاه یهودی یا عرفانی بررسی کند.

اگر بخواهیم در چارچوب مبانی نوافلاطونی اندیشیده و درباره وجود تحقیق کنیم، به تناقضاتی در متن «ینبوع الحیاه» برمی‌خوریم. در نظام فکری نوافلاطونی یونانی، صفت وجود به خداوند اطلاق نمی‌شود و ذات اولی برتر از وجود است اما ابن جیبرول گاهی این صفت را به خداوند نسبت می‌دهد (Ibn Gabirol, 1895: V, 24: 301-303). این نشان می‌دهد که برداشت او از وجود با برداشت غالب نوافلاطونیان از این مفهوم مطابقت ندارد. افزون بر این، به نظر می‌رسد برخی فقرات کتاب «ینبوع الحیاه» با برخی فقرات دیگر این کتاب در تناقض هستند. برای مثال، فیلسوف یهودی گاه وجود را به واجب و ممکن تقسیم می‌کند و گاه به وجود صوری و مادی. در تقسیم‌بندی اول، خداوند یا ذات اولی نیز گنجانده می‌شود اما در تقسیم‌بندی دوم خیر. هدف ما در این مقاله بررسی این اختلافات و برطرف کردن این ناسازگاری‌های ظاهری است. در واقع، ما بر آنیم تا در چارچوب فلسفه نوافلاطونی، به تقسیمات وجود و برداشت‌های به‌ظاهر متناقض ابن جیبرول از این مفهوم انسجام دهیم.

## مسئله وجود

تناقضات مربوط به وجود به چند دسته تقسیم می‌شوند:

### الف. وصف و معنای وجود

تعریف وجود به عنوان امری که نزد غالب فلاسفه جنسی ندارد (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۰)، ممکن نیست اما توصیف و تشریح آن ممکن است. ابن جیبرول معانی و مترادف‌های مختلفی برای وجود در نظر می‌گیرد. او گاه وجود را به معنی وحدت، گاه به معنی صورت، گاه به معنی ترکیب صورت و ماده و گاهی نیز به معنی خیر می‌داند.

وجود به مثابه صورت: ماده جدای از صورت وجود ندارد. ماده مادامی وجود دارد که متحد با صورت باشد یا به آن متصل گردد. چراکه وجود هر چیزی وابسته به صورت است (Ibn Gabirol, 1895: V, 8: 271).

وجود به مثابه اتصال صورت و ماده: وجود جز اتصال<sup>۱</sup> ماده و صورت نیست. وجود، صفت خاص ماده نیست بلکه صفت ماده و صورت با هم است (Ibid: V, 8: 270).

وجود به مثابه وحدت: بخش (V,9) در چند جمله به این مسئله اشاره دارد:

- صورت وحدت است و وجود واحد گفته می شود و ممکن نیست که وحدت در لا وجود تقرر داشته باشد.<sup>۲</sup>

- چون شیء وجود ندارد مگر به علت وحدتی که ذاتش را تقوم می بخشد (Ibid: V, 9: 273).<sup>۳</sup>

وجود به مثابه خیر: ماده اولی شوق دارد که خیر یا همان وجود را دریافت کند (Ibn Gabirol, 1895: V, 34: 320).

## ب. اقسام وجود

ابن جبرول حداقل ۴ تقسیم بندی از اقسام وجود دارد:

دسته بندی چهارگانه وجود: وجود که از بالاترین مرتبه تا پایین ترین مرتبه عالم را در بر دارد به ۴ مرتبه<sup>۴</sup> تقسیم می شود: الف. آنچه در پاسخ «آیا هست؟»<sup>۵</sup> می آید. ب. آنچه پاسخ پرسش آیا هست و «چه هست؟»<sup>۶</sup> باشد. ج. آنچه درباره آن «چگونه هست؟»<sup>۷</sup> هم بتوان پرسید. د. آنچه به جز سه پرسش فوق، بتوان در مورد آن «چرا هست؟»<sup>۸</sup> را هم مطرح کرد. پرسش اول ارزشمندترین<sup>۹</sup> پرسش است. این پرسش در مورد ذات اولی مطرح می شود. سه

1 coniunctione

2 Forma est unitas et esse dicitur unum et non est possibile ut unitas existat in non esse.

3 quia non habet esse , nisi propter unitatem quae constituit eius essentiam.

4 ordinibus

5 an est

6 quid est

7 quale est

8 quare est

9 dignissima est

پرسش دیگر در مورد او مطرح نمی‌شوند. بعد از این، پرسش چستی قرار دارد. این پرسش در مورد عقل مطرح شود اما دو پرسش دیگر در مورد آن مطرح نمی‌شوند. سپس پرسش چگونگی وارد می‌شود. این پرسش در مورد نفس مطرح می‌شود اما پرسش آخر یعنی چرایی در مورد آن مطرح نمی‌شود. سرانجام چرایی است که در مورد طبیعت و موجودات طبیعی مطرح می‌شود (Ibid, V, 24: 301-303).

تقسیم بندی سه گانه وجود: تقسیم بندی کلی تری هم وجود دارد. این تقسیم بندی مربوط به تقسیم وجود به واجب، ممکن و ممتنع است. واجب همان ذات اولی است. ممکن هر چیزی است که توسط او خلق شده یا منفعل از او باشد.<sup>۱</sup> ممتنع نیز عدم وجود<sup>۲</sup> یا غیبتش است (Ibid)<sup>۳</sup>.

تقسیم وجود به قوه و فعل: وجود به دو نوع بالقوه و بالفعل تقسیم می‌گردد. این تقسیم بندی می‌تواند به تقسیم بندی ماده و صورت تقلیل یابد. در «ینبوع الحیاه» دو بیان در رابطه با این تقسیم بندی وجود دارد. از طرفی، تأکید می‌شود که فعلیت، ویژگی صورت و قوه، ویژگی ماده است (Ibid: V, 9: 272).<sup>۴</sup> از طرف دیگر، تأکید می‌شود که صورت و ماده وقتی جدای از هم هستند، بالقوه و وقتی متحدند، بالفعل هستند (Ibid, V, 9: 272-274). در واقع، طبق یک بیان، هم ماده و هم صورت قبل از اتحاد، بالقوه و بعد از اتحاد، بالفعل اند و طبق بیان یا تفسیر دیگر، ماده منشأ قوه و صورت منشأ فعلیت است.<sup>۵</sup>

1 quicquid est patiens ab eo

2 privatio esse

۳ بر اساس این تحلیل، ممتنع قسمی از وجود نیست بلکه عدم آن است. بنابراین، می‌توان گفت وجود در این تقسیم بندی به دو نوع ممکن و واجب تقسیم می‌شود.

4 FV, V, 9: P272

۵ ابن جبرول زمانی که صورت را اصل فعلیت می‌داند، به آن بعد از اتحاد با ماده نظر دارد نه به نحو مستقل از ماده. او معتقد است صورت منشأ اثر یا تعین است و به همین معنا، اصل فعلیت دانسته می‌شود اما فعلیت کامل (به معنی کمال و نهایت) تنها بعد از اتحاد صورت با ماده حاصل می‌گردد. بنابراین، او به دو فعلیت قائل است: الف. فعلیت به معنی منشأ اثر بودن (صورت مستقل از ماده) ب. فعلیت به معنی کمال (صورت بعد از اتحاد با ماده).



تقسیم وجود به آشکار و پنهان: وجود به دو نوع آشکار و پنهان تقسیم می‌شود و وجود آشکار<sup>۱</sup> وجه ظاهری وجود پنهان است (Ibid, V, 20: 294-296).

### ج. مصداق وجود:

اعطاکننده صورت که همان اراده یا ذات اولی است و بالاتر از هر چیزی قرار دارد، وجود محض است، چون اعطاکننده وجود است و اعطاکننده وجود خودش وجود حق است<sup>۲</sup> و وجود سایر موجودات باید از آن جریان و فیضان یابد<sup>۳</sup>. این در حالی است که همان‌طور که در بالا بیان شد، فیلسوف یهودی معتقد است وجود ترکیب صورت و ماده است و چون ذات اولی ماده و صورت ندارد، نمی‌توان گفت وجود دارد.

### سه نوع وجود

برای تطابق معانی و مصادیق وجود و تقسیم‌بندی‌هایی که ذکر شد، باید تا جایی که می‌شود آن‌ها را به تقسیم‌بندی‌های کوچک‌تری که خود قابل تقلیل به تقسیمات دیگری نیستند، تقلیل دهیم. از این طریق می‌توانیم به بنیادی‌ترین انواع و اقسام وجود برسیم. در واقع، روش ما در این قسمت این است که ابتدا به مصادیق وجود پردازیم و بعد از تقلیل آن‌ها به تقسیمات کوچک‌تر، سعی کنیم معنایی را که بین آن‌ها مشترک است پیدا کنیم تا از این طریق، بتوانیم انواع مختلف وجود را به هم پیوند داده و بین ماده و صورت کلی و ذات اولی نسبت برقرار کنیم.

به‌طور کلی، ابن جبرول ۴ تقسیم‌بندی از وجود ارائه می‌دهد:

الف. تقسیم وجود به واجب و ممکن

ب. تقسیم وجود به متعلق پرسش آیا، چیست، چگونه و چرا

---

1 esse manifestum

2 ipse est esse verum

3 Quia largitor formae est super Omnia, unde oportet ut receptra eius sit infra eam. Et etiam, quia ipse est esse verum, oportet ut esse flunt ab eo, et esse quo propinquius fuerint origini essendi (Ibn Gabirol, 1895, V, 42: P335).

ج. تقسیم وجود به بالقوه و بالفعل

د. تقسیم وجود به آشکار و پنهان

ابن جبرول تقسیم‌بندی «ج» را به دو امر دیگر تقلیل می‌دهد. او تأکید دارد که وجود بالقوه و بالفعل قابل تقلیل به ماده و صورت هستند. تقسیم‌بندی «د» هم مبتنی بر «ج» و قابل تقلیل به آن است، چون ماده، وجود پنهان و صورت، وجود آشکار و بین است (Ibid, V, 23: 299) و از آنجا که قوه و فعل قابل تقلیل به ماده و صورت هستند، می‌توان گفت تقسیم‌بندی «ج» و «د» نهایتاً به ماده و صورت تقلیل می‌یابند. تقسیم‌بندی «ب» نیز قابل تقلیل به «الف» است. این دو، مراتب وجود را بیان کرده و تقسیم‌بندی می‌کنند. ابن جبرول در بخش (V, 24) مراتب وجود را به دو نحو مجمل و مفصل تبیین می‌کند. از منظر مجمل، وجود به دو مرتبه واجب و ممکن قابل تقسیم است و از منظر مفصل، به ۴ مرتبه تقسیم می‌گردد که هر کدام با یکی از ادات پرسشی قابل شناخت است. تقسیم‌بندی وجود به ممکن و واجب از تقسیم‌بندی وجود به متعلقات پرسش‌های چهارگانه کلی‌تر است (Ibid, V, 24: 301-303). آنچه واجب است چیزی است که به نحو سرمدی<sup>۱</sup> وجود دارد و تغییرناپذیر است اما ممکن، مقابل واجب و ضد آن و دریافت‌کننده آن است (Ibid). همین تقسیم‌بندی به نحو مفصل نیز بیان می‌شود. در تقسیم‌بندی دوم، وجود مجدداً به واجب یعنی ذات اولی و ممکن تقسیم می‌گردد اما این بار موجودات ممکن، خود به سه مرتبه یعنی عقل، نفس و طبیعت تقسیم می‌گردند. ابن جبرول که یک فیلسوف نوافلاطونی است، معتقد است هر کدام از این مراتب، بنا به پرسشی که از آنها می‌شود معین می‌گردند. برای فیلسوف نوافلاطونی پرسش «آیا؟» و «چیست؟» و «چگونه؟» و «چرا؟» چهار پرسش متباین و متمایز نیستند. پرسش‌های چهارگانه در طول یکدیگرند. با پرسش «آیا» تنها از ذات اولی می‌پرسیم و سایر پرسش‌ها به ترتیب و به حسب سافل شدن موجودات از آنها پرسیده می‌شوند. شاید تبیین این مسئله در کتاب «اثولوجیا» بهتر یافت شود. نویسنده این کتاب معتقد است با پرسش «چرا» تنها از وجود موجودی سؤال می‌پرسیم که در زمان بوده

و به خودش ارجاع ندارد. نهایت و غایت این موجود در آن زمانی خودش نیست و بعد از گذشت آنات زمانی تحقق می‌یابد؛ گویی آن موجود در بُعد زمان کیش آمده باشد. از این رو پرسش «چرا» را می‌توان از موجود زمانی و طبیعی پرسید چون نهایت و غایت آن بر ما معلوم نیست و در آن زمانی نیز تحقق نیافته است. دقیقاً به همین دلیل، پرسش چرایی را از معقولات نمی‌پرسیم چرا که در آن‌ها چیستی و چرایی یکی است (ابن ناعمه حمصی، ۱۳۹۶: ۱۳۱-۱۳۴)؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که مراتب وجود در طول یکدیگر قرار دارند و هر یک ذیل دیگری واقع‌اند و هر چه از ذات اولی به سمت طبیعت حرکت می‌کنیم سافل‌تر می‌شوند. باین حال، نباید فراموش کرد که به جز ذات اولی سایر مراتب وجود همگی ممکن محسوب می‌شوند.

در نتیجه، می‌توان گفت تقسیم وجود به مراتب چهارگانه قابل تقلیل به تقسیم آن به واجب و ممکن است چرا که ذات اولی، وجود واجب و عقل و نفس و طبیعت، وجود ممکن به حساب می‌آیند. پس ۴ تقسیم‌بندی وجود به ۲ تقسیم‌بندی تقلیل می‌یابد:

الف. تقسیم وجود به صورت و ماده

ب. تقسیم وجود به ممکن و واجب

این دو تقسیم‌بندی نیز می‌توانند کوچک‌تر شده و بعد از ادغام با هم یکی شوند چون آنچه به عنوان «ممکن» شناخته می‌شود چیزی جز ماده و صورت نیست. هر چیزی غیر از ذات اولی از ماده و صورت تشکیل شده و همه مراتب موجودات غیر از ذات اولی به ماده و صورت کلی تقلیل یافته و جلوه و نمونه‌ای از آن دو هستند. ماده نخستین وجود ممکن است و از آنجا که ماده با صورت شناخته می‌شود و همراه آن است، می‌توان نتیجه گرفت که هر موجود ممکن ماده و صورت است؛<sup>۱</sup> بنابراین، می‌توان گفت سه نوع وجود بیشتر

1 Necessarium autem est unus, factor sublimis et magnus; possibile autem est quicquid est patiens ab eo... Et ideo patiens est, diversum et mutabile, quia haec est natura possibilis in se; unde et recte appellatur material prima possibilitas, secundum hanc rationem... Et quia patiens est possibile, oportet ut ipsum non sit ipsum, sed sit hoc et hoc; et ideo necesse est ut sit sustinens {materia} et sustentatum {forma} (Ibn Gabirol, 1895, V, 24: 302-303).

نداریم: ذات اولی، ماده و صورت کلی و تمام مراتب وجود ممکن اعم از عقل و نفس و طبیعت در نهایت به ماده و صورت کلی بازگشته و تقلیل می‌یابند.

اما چگونه وجود بر هر سه، یعنی ذات اولی و ماده و صورت کلی قابل حمل است؟ لازمه حمل یک صفت بر چند چیز متفاوت این است که آن چیزها در عین تفاوت با یکدیگر، در یک ویژگی با هم اشتراک داشته باشند، همان‌طور که جواهر معقول و محسوس در عین تفاوت، در برخی وجوه تشابه و اشتراک دارند و همگی جوهر نامیده می‌شوند. به همین طریق، اشتراک یک صفت یا ویژگی باعث می‌شود که وجود هم به ذات اولی و هم به ماده و صورت کلی و هم به چیزهایی که از ماده و صورت تشکیل می‌شوند، اطلاق گردد؛ اما آنچه بین این‌ها مشترک است و باعث می‌شود وجود بر آن‌ها اطلاق شود چیست؟

### نسبت وحدت و وجود

به نظر می‌رسد آنچه می‌تواند بین سه نوع وجود یعنی ذات اولی و ماده و صورت کلی اشتراک به وجود آورد، «وحدت» است. با بررسی تقسیمات وجود می‌توان گفت که وجود و وحدت این همان‌اند. این مدعا زمانی به اثبات می‌رسد که بین تقسیم‌بندی وجود و تبدیل وحدت به کثرت تناظری ببینیم. از نظر ابن جیبرول، تقسیم‌بندی وجود به واجب و ممکن متناظر با تقسیم وحدت به وحدت خالق و وحدت مخلوق است. وحدت خالق آن وحدتی است که هیچ‌گونه کثرتی در آن یافت نشود. این وحدت تنها به ذات اولی تعلق دارد. در مقابل، هر موجودی که از اراده ذات اولی نشئت می‌گیرد از جهتی وحدت و از جهتی کثرت دارد. پس هر موجودی که مخلوق اراده ذات اولی باشد واحد مخلوق است (Ibn Gabirol, 1895: II, 20: 60-61). این تقسیم‌بندی دقیقاً برابر با تقسیم وجود به واجب (ذات اولی) و ممکن (هر موجودی که از اراده اولی خلق شده باشد) است. همان‌طور که ذات اولی و واحد مطلق «یک» است، اولین مبدع یا مخلوق او باید «غیر یک» باشد. این «غیر یک بودن» بدین معنی است که کثرتی در ذات او وجود دارد. این کثرت مربوط به دو گانه صورت و ماده است. در واقع، اولین مبدع ذات اولی ماده کلی و صورت

کلی، با هم هستند و هر موجودی که بعد از ذات اولی قرار می‌گیرد از این دو تشکیل شده است؛ اما ماده و صورت چه نسبتی با وحدت دارند؟ آیا هر دو این‌ها وحدت‌اند؟ اگر هر دو وحدت باشند پس نباید غیریتی با هم داشته باشند اما چنین چیزی ممکن نیست چون ما از «دو» چیز یعنی ماده و صورت سخن می‌گوییم که قابل تقلیل به هم نیستند و با هم تباین دارند. صورت وحدتی است که منفعل و دریافت شده از وحدت اولی است (Ibid: V, 26: 305). این عبارت نشان می‌دهد که ماده کلی وحدت نیست اما با وحدت ارتباط دارد چون از نظر ابن جبرول، ماده و صورت بدون هم تحقق ندارند و ماده حامل صورت است. ماده کثرت هم نیست. هر چند در چند فقره بیان شده که ماده منشأ کثرت است اما این جمله که خود ماده کثیر است، در هیچ کدام از بخش‌های «ینبوع الحیاه» نیامده است. از نظر ابن جبرول، ماده قبل از وحدت و کثرت بوده و شرط تحقق آن دو است. برای فهم دقیق این مسئله باید به مثال نور و منشور توجه کنیم (Ibid: V, 11: 276). در این مثال، نور در حکم صورت و منشور در حکم ماده است. منشور قبل از تابش نور رؤیت نمی‌شود. این منشور نه کثرت و نه وحدت دارد، چون در سیاهی مطلق است اما بعد از تابش نور باعث تقسیم و تکثیر نور می‌شود؛ بنابراین، منشور نه کثیر است و نه واحد اما منشأ تکثیر نور است. ماده کلی هم نه کثیر است و نه واحد اما بدون شک منشأ تکثیر و تحقق وحدت یا کثرت صورت است. از این رو، ابن جبرول تأکید دارد که ماده «در حکم» دو است. باید به عبارت «در حکم دو» دقت کرد. ماده به هیچ وجه دو نیست چرا که اگر دو باشد به عنوان کثیر شناخته شده و معلول صورت می‌شود که وحدت است. ماده «یک» هم نیست چرا که اگر یک باشد آنگاه تفاوتی با صورت نخواهد داشت، در نتیجه باید گفت که ماده قبل از یک و دو است؛ یعنی امری است که باعث تحقق یک و دو می‌شود. در همین رابطه، ابن جبرول تأکید دارد که صورت یک ویژگی دارد و آن این است که ذات را تحقق دهد<sup>۱</sup> اما ماده دو صفت دارد. اولین صفتش این است که صورت را حمل می‌کند<sup>۲</sup> و دومین

---

1 *constituere essentiam*

2 *sustinere*

ویژگی اش تکثر اشیا است (Ibid: IV, 11: 236-237).

اما چگونه ماده باعث تکثر اشیا می شود و این کثرت چه معنایی دارد؟ با بررسی

جدول زیر شاید بتوان به این مسئله پاسخ داد.

ذات اولی (۱)			
عقل (1 <sup>۱</sup> )	=	ماده کلی (0 <sup>۰</sup> )	+ صورت کلی (۱)
نفس ناطقه (2 <sup>۲</sup> )	=	عقل (1 <sup>۱</sup> )	+ صورت (۱)
نفس غیر ناطقه (3 <sup>۳</sup> )	=	نفس ناطقه (2 <sup>۲</sup> )	+ صورت (۱)
طبیعت (4 <sup>۴</sup> )	=	نفس غیر ناطقه (3 <sup>۳</sup> )	+ صورت (۱)

از نظر ابن جبرول، ذات اولی وحدت خالق و در حکم «یک» است. در اولین مرحله آفرینش و برای تمایز مبدع و مبدع، دو چیز از خداوند صادر می شود: ماده (حامل) و صورت (محمول). صورت یک است اما ماده که وحدت نیست، نمی تواند یک باشد. در نتیجه، اولین مخلوق یعنی عقل در حکم یک است، هر چند از دو چیز یعنی ماده و صورت ایجاد می شود. در مرحله بعد، صورت عقل با تأثیر ماده<sup>۱</sup> که شرط تحقق وحدت و کثرت است، تکثر می یابد و به جای یک، دو می شود و نفس را به وجود می آورد. اگر صورت یک است، پس بعد از آفرینش عقل چگونه کثرت دیگر به وجود می آیند؟ چگونه ممکن است که از یک، دو و سه و ... به وجود بیاید؟ تنها راه این است موجودی منجر به تکثر «یک» شود. ماده آن چیزی است که باعث می شود صورت کلی یا «یک» تکرار شده و تکثر یابد و بدین ترتیب امور مختلف به وجود آید (Ibn Gabirol, 1895, 321-322: 35, V). به همین دلیل، ماده علت تکثر اشیا به حساب می آید. در جدول بالا صورت «۱» است. ماده که با علامت «۰» نشان داده می شود «۱» نیست اما باعث تکرار «۱» و تکثر آن می شود. ابن جبرول در فقره ای این تفسیر را که مبتنی بر جدول بالا است، تایید می کند. او تأکید دارد، صورت عقل شبیه وحدت محض است چون یک وضعیت<sup>۲</sup> واحد

۱ ابن جبرول معتقد است ماده به علت دوری از منشاء یعنی ذات الهی، ضخیم و سنگین و جرمانی شده و صورت کمتری را می پذیرد و در نتیجه باعث تکثر صورت و تبدیل صورت کلی به صور می شود.

دارد. صورت نفس ناطقه شبیه دو است، صورت نفس غیر ناطقه شبیه سه و صورت طبیعت در حکم چهار است (Ibid: IV, 13: 239).<sup>۱</sup> بنابراین، می توان نتیجه گرفت که تقسیم وجود معادل تقسیم وحدت است. ذات اولی که وحدت خالق است معادل «۱» است. از این یک، ماده و صورت با هم صادر می شود و از ترکیب این دو، عقل که معادل «۱» است، حادث می شود و بعد نیز سایر مراتب عالم و الی آخر.

سیر وجود از مرحله اول تا آخر معادل سیر وحدت به سمت کثرت است. ابن جیبرول در «ینبوع الحیاه» بارها با استفاده از مثال نور این مسئله را تشریح کرده است. او در این رابطه می گوید، هر چه یک شیء به منشأ نزدیک تر باشد روشن تر و نورانی تر و خالص تر است و وحدت بیشتری دارد و به نحو شایسته تری می توان گفت که وجود دارد<sup>۲</sup> (Ibn Gabirol, 1895: V, 42: 335).

این تفسیر به جز تشریح مسئله منشأ تکثر وجود، معانی یا اوصاف وجود را هم با یکدیگر پیوند می دهد. چون از نظر ابن جیبرول، وجود همان وحدت است و از آن رو که وحدت، خیر است (Ibid: V, 42: 333) می توان وجود را نیز خیر نامید.

از بحث فوق نتیجه می شود که تقسیمات وجود وابسته به منظرهای گوناگونی است که عیناً در مورد وحدت نیز به کار می روند. ما می توانیم واحد یا یک را از جهات مختلف بررسی کنیم. گاه واحد بما هو و به مثابه وحدت محضی که هیچ گونه کثرتی ندارد بررسی می شود، گاه به مثابه واحد و تکرار واحد، یعنی واحدی که می تواند با خود جمع شود و عددها را تشکیل دهد، بررسی می شود و گاهی نیز به عنوان واحد و کثیر یعنی اعداد مختلف، بررسی می گردد. به عبارتی، وحدت به سه طریق می تواند بررسی شود:

## الف. ۱

۱ در اینجا ذکر یک نکته ضروری است. اگرچه در جدول فوق، ماده «صفر» در نظر گرفته شده اما نباید گمان کرد که ماده صفر مطلق است. ماده از سنخ وحدت نیست، به همین دلیل به آن «یک» گفته نمی شود اما چیزی هست و وجود مایی دارد. به همین دلیل، ما در جدول، آن را با <sup>۲</sup> نشان دادیم نه <sup>۰</sup> و ترکیبات حاصل از آن را نیز <sup>۲</sup>X نامیدیم نه

ب. ۱ (۱ و ۱)

ج. ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ...

وجود نیز به همین سه طریق بررسی می‌شود. از منظر اول، وجود مساوی با ذات اولی یا همان وحدت خالق است. از منظر دوم، وجود به صورت و ماده تقسیم می‌شود و از منظر سوم، وجود به مراتب موجودات یعنی متعلقات پرسش‌های چهارگانه تقسیم می‌گردد. ابن جیبرول منظر اول را وجود محض<sup>۱</sup>، منظر دوم را وجود کلی<sup>۲</sup> و منظر سوم را وجود<sup>۳</sup> می‌نامد (Ibn Gabirol, 1895: I, 5: 7) و (Ibn Gabirol, 1895: V, 24: 302). نتیجه این می‌شود که مراتب «وجود» معادل اعداد مختلف‌اند و همان‌طور که اعداد نهایتاً به ۱<sup>۱</sup> بازمی‌گردند، مراتب وجود هم به ماده و صورت کلی بازمی‌گردند و درعین حال، همان‌طور که ۱ فراتر از ۱<sup>۱</sup> است، وجود محض یا ذات اولی هم بالاتر از وجود کلی است.

### وجود مادی

همان‌طور که بیان شد، محور تقسیمات وجود وحدت است. ذات اولی وحدت محض است، صورت وحدت مخلوق است و مراتب وجود نیز همگی به نوعی وحدت هستند چون حتی کثرت هم جمع وحدت‌ها است. در این میان تنها ماده است که باید ربط آن را با وحدت یافت. پیش از این گفته شد، ماده شرط تحقق وحدت و کثرت است و خود به ذاته نه وحدت است نه کثرت. اکنون باید این مسئله را بیشتر توضیح داد. نمی‌توان ماده را عدم نامید چرا که ماده حامل وحدت است. از طرف دیگر، ماده وحدت هم نیست و به همین دلیل، نمی‌توان آن را وجود خواند. پس باید آن را چه نامید؟ اسحاق اسراییلی که یکی از اولین فلاسفه افلاطونی یهودی است یک تقسیم‌بندی دارد که به نظر می‌رسد زمینه‌ساز

---

1 esse tantum

2 esse universalis

3 esse



نظریه ابن جیبرول بوده است. او معتقد است باید بین «لیس» و «عدم» فرق گذاشت.<sup>۱</sup> از نظر او، عدم بعد از وجود است. برای مثال، شخصی که بینا است اما ناگهان بینایی اش را از دست می‌دهد، عدم بینایی را تجربه کرده است. او حتی هنگام بینایی می‌تواند کوری خود را تصور کرده و شرح دهد، اما «لیس» برخلاف «عدم» حتی صورتی در خیال هم ندارد و به همین دلیل، توسط وجود و عدم توصیف نمی‌شود (Israeli, 2009: I, 66-68)؛ بنابراین، می‌توان گفت لیس یک مرحله قبل از عدم بوده و از او «نیست‌تر» است. عیناً همین رابطه بین «وجود»<sup>۲</sup> و «ایس» برقرار است. وجود «هست‌تر» از ایس است و چیزهایی هستند که «ایس» دارند اما «وجود» ندارند. ابن جیبرول در این مورد تحت تأثیر اسحاق اسرائیلی است اما کلام او را تغییر داده و با عباراتی دیگر بیان می‌کند. ابن جیبرول ترجیح می‌دهد به جای به کارگیری لیس و عدم و ایس و وجود از دو نوع وجود یعنی مادی و صوری استفاده کند. وجود مادی برای ابن جیبرول همان نقشی را ایفا می‌کند که ایس در نظام فکری اسحاق ایفا می‌کند. از نظر او، ماده وجود دارد اما وجودش مادی است نه صوری (Ibn Gabirol, 1895: V, 9: 272). ماده عدم<sup>۳</sup> محض نیست و دارای نوعی وجود<sup>۴</sup> است چراکه در علم

۱ اسحاق اسرائیلی این رای را از کندی، فیلسوف مسلمان گرفته است. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: (Israeli, 2009: I, 68-70)

۲ اسحاق و کندی از «انیه» استفاده می‌کنند که معادل وجود است.

### 3 privatio

۴ ابن جیبرول در قسمت ۲۳ کتاب V «ینبوع الحیاه» تاکید دارد که ماده به صورت «existentia» می‌دهد اما صورت به ماده «esse» اعطا می‌کند. ذکر دو نکته در این رابطه ضروری است. اولاً، مقصود از esse در اینجا، وجود صوری است نه مادی. ثانیاً، احتمالاً existentia در اینجا معادل کلمه عربی «قوام» باشد. کلمه existentia پیش از ترجمه متون عربی به لاتین و در عصر قرون وسطی نیز کاربرد داشت. آکاردوس سنت ویکتوری از اولین متفکرانی است که بین esse و existentia تمایز می‌گذارد. او معتقد است esse وجود و existentia وجود موجود در خارج یا تحقق وجود است (ایلخانی، ۱۳۹۶، ص ۲۵۹). با این حال، existentia بعد از ترجمه متون عربی به لاتین، بیشتر به عنوان معادل «قوام» به کار می‌رود. ترجمه لاتین کتاب شفای ابن سینا به خوبی این تغییر معنا را نشان می‌دهد (Riet, 1977, pp2, 17, 25). در «ینبوع الحیاه» به نظر می‌رسد existentia گاه معادل «تقرر» باشد و گاه معادل «قوام». در اینجا به نظر می‌رسد کلمه «قوام» مناسب‌تر باشد. در چند فقره عربی باقیمانده از رساله «ینبوع الحیاه»، واژه قوام به کار رفته است. در این فقرات، واژه «قوام بذاته» معادل «Existens per se» است.

سرمدی<sup>۱</sup> جدای از صورت وجود دارد. او تأکید می‌کند، وجود ماده در حکمت خدا<sup>۲</sup> مفهوم یا فکر<sup>۳</sup> معلمی است که سؤال‌کننده‌ای درباره آن از او می‌پرسد. اگرچه فکر معلم قبل از بیان، برای سؤال‌کننده ناموجود است اما برای خود معلم وجود دارد (Ibid: V, 5: 265). ابن جیبرول با این پرسش مواجه می‌شود که «چگونه ماده از خدا به وجود آمده، در حالیکه لازمه ابداع ماده این است که به‌نوعی صفت خارجی<sup>۴</sup> خدا باشد و ماده قوه و عدم محض است و نمی‌تواند صفت خدا باشد؟» ابن جیبرول در پاسخ می‌گوید، فلاسفه ماده را از جهت دریافت صورت، بالقوه می‌نامند اما ماده در نسبت با اراده الهی<sup>۵</sup> که فوق هر چیزی است، بالقوه نیست.<sup>۶</sup> (Ibid: V, 42: 334)؛ بنابراین، مشخص است که وجود ماده و صورت از یک سنخ نیست اما این، بدین معنی نیست که ماده وجود نداشته باشد. ابن جیبرول معتقد است ماده به‌صورت قوام<sup>۷</sup> می‌دهد و صورت بدون آن، تحقق نخواهد یافت اما خود ماده نیز بدون صورت وجود نخواهد داشت و همانندی ظرفی تهی و بی‌محتوا خواهد بود و از این‌رو، ماده نیز به‌صورت وابسته است. صورت وحدت مخلوق و ماده حامل و ظرف آن وحدت است و به‌حسب همین ارتباطی که با وحدت دارد، وجود

---

1 scientia aeterni

2 sapientia dei

3 intellectus

4 proprietatis extrariae

۵ ابن جیبرول درباره صدور ماده از ذات یا اراده الهی دو‌گانه سخن می‌گوید و گاهی ماده را حاصل اراده و گاهی حاصل ذات الهی می‌داند.

۶ برخی شارحان معتقدند ابن جیبرول در نظریه ماده و صورت تحت تاثیر نظریه ماهیت و وجود ابن سینا و برخی فلاسفه دیگر اسلامی است اما احتمال این امر زیاد نیست. ممکن است ابن جیبرول تحت تاثیر فلاسفه مشائی مسلمان باشد (Pessin, 2013: 10) اما ماده مورد نظر او به هیچ وجه بیان دیگر نظریه ماهیت ابن سینا نیست. مهم‌ترین دلیل برای این نظر این است که ابن جیبرول در ینبوع الحیاه تاکید دارد که هم وجود (esse) هم ماهیت شیء (quod est) از صورت است نه ماده (Ibn Gabirol, 1895: V, 16) و این نشان می‌دهد که تقسیم‌بندی ماهیت و وجود زیرمجموعه صورت بوده و ربطی به ماده ندارد (McGinn, 1992, 88). همچنین، هیچ مدرک مشخصی وجود ندارد که ابن جیبرول با آثار ابن سینا آشنا بوده و با توجه به اختلاف کم زمانی آن دو (ابن سینا در سال ۴۱۶ هجری و ابن جیبرول در سال ۴۵۰ هجری وفات یافته‌اند) بعید است آثار ابن سینا به اندلس و ابن جیبرول رسیده باشد.

7 existentia

دارد؛ بنابراین، اگرچه سنخ وجود ماده و صورت با هم فرق دارد اما هر یک برای تحقق، به دیگری وابسته است، همان‌طور که مظروف بدون ظرف قرار و قوام نخواهد داشت و ظرف نیز بدون مظروف تهی خواهد بود.

### نتیجه‌گیری

باید گفت که وجود در ابن جبرول به سه نوع تقسیم می‌شود:

الف. وجود حقّ (ذات اولی)

ب. وجود صوری (صورت)

ج. وجود مادی (حامل صورت)

سایر موجودات که از ماده و صورت تشکیل می‌شوند، مراتب وجود هستند. وحدت نیز به سه نوع تقسیم می‌شود:

الف. وحدت محض (وحدت خالق)

ب. وحدت مخلوق

ج. شرط تحقق وحدت و کثرت آن (علت تکثر وحدت و ایجاد اعداد)

اعدادی که از وحدت و عامل تکثر آن تشکیل می‌شوند، همگی مراتب وحدت و کثرت به شمار می‌آیند. البته نباید از نظر دور داشت که هم ماده و هم صورت مخلوق خداوند هستند و وجود حقیقی و اصیل همان وجود الهی است اما در جهان مخلوق تنها این دو نوع وجود یعنی ماده و صورت و ترکیباتشان یافت می‌شود.

در انتها باید گفت که در میان انواع وجود، توجه به «وجود مادی» در فلسفه ابن جبرول اهمیت بیشتری دارد چرا که درهای بسیار زیادی را به روی مشتاقان حکمت باز می‌کند. وجود مادی وجودی بینابین است؛ سنخ این وجود متفاوت از وجود صوری است. اگر وحدت کمال محض باشد، ماده بین کمال و نقص است و از این جهت ویژگی خاصی دارد که آن را از صورت متفاوت می‌کند. ماده تاریکی و صورت نور است اما ابن جبرول در فقرات متعدد ماده را ارزشمندتر از صورت می‌داند. او تاریکی را از جهاتی بر نور رجحان می‌دهد. این شاید سنت‌شکناانه‌ترین عبارت از یک فیلسوف قرون وسطایی در مورد

۲۴۰ | فصلنامه علمی حکمت و فلسفه | سال نوزدهم | شماره ۷۶ | زمستان ۱۴۰۲

ماده و صورت و نور و تاریکی باشد. از این رو توجه به «فلسفه ماده» می تواند زمینه های فلسفی بسیاری را به روی ما بگشاید.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارد

**ORCID**

Asgar Vaezi  
Hussein Niazbakhsh



<http://orcid.org/0000-0003-1400-1904>



<http://orcid.org/0000-0002-9012-639X>

## منابع

ابن ناعمه حمصی. (۱۳۹۶). *اثولوجیا؛ ترجمه عربی ابن ناعمه حمصی از تاسوعات فلوطین*. ترجمه حسن ملکشاهی. تهران: سروش.

ایلخانی، محمد، (۱۳۹۶)، *وجود فی نفسه هنوز نیست*، همایش بزرگداشت دکتر کریم مجتهدی، دوره ۱، شهریور ۱۳۹۶، ص ۲۷۹-۲۵۱.

## References

- Husik, Isaac. (1958). *A History of Medieval Jewish Philosophy*. Philadelphia: The Jewish Publication Society of America.
- Ibn Gabirol. (1895). *Avencebrolis (IbnGabirol) FonsVitae, ex Arabico in Latinum Translatus ab Johanne Hispano et Dominico Gundissalino*. Ed. Baeumker. Clemens, Munster: Aschendorffsche Buchhandlung.
- McGinn, Bernard. (1992). *Ibn Gabirol: The Sage among the Schoolmen*. in Neoplatonism and Jewish Thought, ed. Lenn E. Goodman. Albany: SUNY Press.
- Pessin, Sarah. (2013). *Ibn Gabirol's Theology of Desire: Matter and Method in Jewish Medieval Neoplatonism*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Pessin, Sarah. (2003). *Jewish Neoplatonism: Being Above Being and Divine Emanation in Solomon Ibn Gabirol and Isaac Israeli*. in Cambridge Companion to Medieval Jewish Philosophy, ed. Dan Frank and Oliver Leaman. Cambridge: Cambridge University Press.
- Riet, Van. (1977), *Avicenna Latinus. Liber de philosophia prima sive scientia divina I-IV*. Leiden: E.J Brill

## References [in Persian]

- Eilkhani, Mohammad. (2017). Existence Is Not Yet in Itself, Proceedings of Dr. Karim Mojtabedi Commemoration Conference, Volume 1, September 2017, pp. 251-279. [In Persian]
- Ibn Na'ameh Hamseh. (2017). *Eschatology*; translated from Arabic by Ibn Na'ameh Hamseh from the Tasoat Flutin. Translated by Hassan Malekshahi. Tehran: Soroush. [In Persian]

استناد به این مقاله: واعظی، اصغر، نیازبخش، حسین. (۱۴۰۲). مسئله وجود در فلسفه ابن جبرول، فصلنامه علمی

حکمت و فلسفه، ۱۹(۷۶)، ۲۴۱-۲۴۱. doi: 10.22054/WPH.2023.74548.2112



Hekmat va Falsafeh (Wisdom and Philosophy) is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.

